

## بررسی مضامین اجتماعی در پووست مالوخ اثر آلكساندر کوپرین

مهناز نوروزی

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، mah.norouzi@atu.ac.ir

### چکیده

آلكساندر کوپرین (۱۸۷۰-۱۹۳۸)، از جمله روشنفکران و نویسندگان سال‌های اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. این دوره گذار آستان حوادث مهمی چون افول تدریجی امپراتوری کبیر روس و سقوط آن، جنگ جهانی اول، وقوع انقلاب روسیه و استقرار حکومت شوروی بود که اهمیت زیادی در تاریخ روسیه دارد و مسائل اجتماعی این دوران به‌طور چشمگیری در ادبیات روسیه بازتاب یافته‌اند. کوپرین با نگاهی نقادانه مسائل اجتماعی و انسانی حاکم بر زمان خود را در آثارش مطرح کرده است. بر همین اساس، هدف این پژوهش بررسی مضامین اجتماعی در یکی از آثار برجسته او به نام *مالوخ* است. در این پووست (داستان بلند) مضامین اجتماعی نظیر آزادی، درد و رنج، انتقاد از زندگی ماشینی و ظهور مدرنیته، نفوذ فرهنگ اروپائی، نفاق و دورویی، خوداتهامی و مبارزه و شورش بیان شده و مورد ارزیابی قرار گرفته است. نتایج این ارزیابی بیانگر آن است که در این اثر، کوپرین با به‌تصویر کشیدن یک جامعه بورژوازی فاسد در قالب زندگی و کار کارگران یک کارخانه و با بیانی نمادین، به واکاوی و نقد مسائل و معضلات گوناگون از جمله روابط اجتماعی و تأثیر شرایط اجتماعی بر زندگی و کار مردم می‌پردازد. در میان مضامین اجتماعی در این پووست، درد و رنج و نفاق و دورویی نمود بیشتری دارند.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات روسی، آلكساندر کوپرین، مالوخ، کاپیتالیسم، مضامین اجتماعی

### ۱. مقدمه

#### ۱-۱. شرح مسأله پژوهش

در دوره گذار از قرن نوزدهم به قرن بیستم با وقوع حوادث تاریخی مهم و سرنوشت‌سازی چون جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، سقوط تزارها و امپراتوری روسیه و سپس ظهور اتحاد جماهیر شوروی، تحول عمیقی در جامعه روسی و روابط اجتماعی حاصل شد که به‌دنبال آن روابط انسانی هم دستخوش تغییرات زیادی گردید. در این سال‌ها، ادبیات روسی وارد مرحله تازه‌ای شد و بسیاری از نویسندگان و شاعران برای خود رسالتی اجتماعی قائل شده و اساس کار خود را در خلق آثار داستانی و سرودن شعر، بر تعهد و التزام به مسائل اجتماعی و سیاسی قرار دادند. بدین‌سان، درون‌مایه‌های اجتماعی و انسانی با رویکرد انتقادی و روشنفکرانه به ادبیات راه یافتند. ایوان بونین، ولادیمیر کارالینکو و آلكساندر فادیف از نویسندگان برجسته این دوران بودند. در این‌میان، آلكساندر ایوانویچ کوپرین (Александр Иванович Куприн، ۱۸۷۰-۱۹۳۸)، از آخرین کلاسیک‌نویسان روس، توجه خاصی به مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خود داشت. او از جمله نخستین نویسندگان این دوره بود که در پی تغییر فضای اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه، تعریف جدیدی از تعهد و وظیفه ادبیات را ارائه داد. بدین ترتیب، شکاف حاصل از تقابل تجدد و باورهای سنتی جامعه دست‌مایه آثار نویسنده قرار گرفت و توانست موفقیت چشمگیری در این زمینه به‌دست آورد.

در مبحث جامعه‌شناسی ادبیات که یکی از حوزه‌های مطالعات بین‌رشته‌ای به‌شمار می‌رود، پیوند میان آثار ادبی با وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران حیات نویسنده مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این رابطه، محقق با آگاهی از این مطلب که جامعه پیش از اثر ادبی وجود دارد و نویسنده متعهد تنها با دقت و درایت به بازتاب آنچه دیده و شنیده یا تجربه کرده است، می‌پردازد و خواستار دگرگونی در ساختار جامعه است، درصدد جستجوی آثار این جامعه‌گرایی و چگونگی بازتاب آن در آفریده‌های ادبی نویسنده برمی‌آید. بی‌شک، برای شناخت جهان‌بینی هر شاعر یا نویسنده، باید شناخت کامل و جامعی از شرایط زندگی و محیطی که در آن بزرگ شده است، داشت. نکته جالب توجه درباره آثار کوپرین این است که «با آنکه او غالباً درباره ستم‌دیدگان یا بی‌عدالتی‌های اجتماعی می‌نوشت، آثارش اصولاً سیاسی به آن معنایی نبودند که مثلاً در آثار گورکی می‌بینیم» (دیهیمی، ۱۳۷۹: ۴۰۹).

پووست (داستان بلند) *مالوخ* (۱۸۹۶) یکی از آثار برجسته آلكساندر کوپرین با موضوع انسانی-اجتماعی است و پژوهش حاضر بر آن است تا مهم‌ترین مضامین اجتماعی این اثر را که در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی روسیه نگاشته شده است، دریابد و ضمن تحلیل و بررسی این مضامین، دغدغه‌های اجتماعی نویسنده و چگونگی بیان آن‌ها را برای خوانندگان برشمرد.

**۲-۱. پیشینه پژوهش**

آلکساندر کوپرین از جمله نویسندگان کلاسیک و مطرح روسی است که جز ترجمه چندین اثر و چند مقاله پراکنده، مطلب دیگری از او به فارسی انتشار نیافته است. در زمینه موضوع مورد تحقیق در پژوهش حاضر نیز تا آنجائی که نگارنده اطلاع دارد، مطلبی به زبان فارسی و روسی به چاپ نرسیده است.

**۳-۱. پرسش‌های پژوهش**

نگارنده در این پژوهش سعی دارد تا با بررسی مضامین اجتماعی در *پووست مالوخ*، موضع‌گیری نویسنده و آسیب‌شناسی‌اش از جامعه گرفتار در جنگال کاپیتالیسم را بررسی کند. در این راستا در تلاش است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. آیا شرایط اجتماعی و سیاسی دوران حیات شاعر بر نگارش این اثر مؤثر بوده است؟
۲. نویسنده کدامین مضامین اجتماعی را در این *پووست* مطرح کرده است؟
۳. بسامد کدام مضمون اجتماعی بیشتر بوده و در قالب کدام شخصیت ارائه شده است؟

**۴-۱. فرضیه‌های پژوهش**

با توجه به شناخت نگارنده از آلکساندر کوپرین و آثار او می‌توان در پژوهش حاضر این فرضیه‌ها را مطرح کرد:

۱. آلکساندر کوپرین در *پووست مالوخ* هم مانند سایر آثار خود، دستخوش تأثیرات محیط و جامعه اطراف خود بوده و از تجربیات شخصی‌اش در زندگی، بهره برده است.
۲. مضامین اجتماعی مانند آزادی، انتقاد از زندگی ماشینی و صنعت‌گرایی، درد و رنجی که اغلب روشنفکران در جامعه متحمل می‌شوند، نفاق و دورویی، مبارزه و شورش و غیره از جمله مضامین مطرح‌شده در این اثر هستند.
۳. در میان مضامین اجتماعی، درد و رنج و همچنین، نفاق و دورویی بیشترین بسامد را داشته و در فضاهای مختلف *پووست* نشان داده شده‌اند. دغدغه‌های اصلی اجتماعی نویسنده در سیمای شخصیت اصلی داستان، آندری ایلیچ بربروف (Андрей Ильич Бобров) نمود یافته‌اند.

**۵-۱. هدف، اهمیت و ضرورت پژوهش**

هدف از این پژوهش بررسی مضامین اجتماعی و نگرش آلکساندر کوپرین به آن‌ها در یکی از آثار مشهور او به نام *مالوخ* است که قلمرو این تحقیق به‌شمار می‌رود. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی نگاشته شده و با توجه به مسائل اجتماعی دوران حیات نویسنده و تأثیر آن‌ها بر روابط انسانی به واکاوی تأثیر پیامدهای نظام بورژوازی و صنعت‌گرایی بر زندگی کارگران می‌پردازد. آلکساندر کوپرین در ایران چندان شناخته شده نیست و آثار کمی از او ترجمه شده است. در این تحقیق نیز از متن روسی اثر استفاده شده است. این پژوهش به شناخت هرچه بیشتر این نویسنده کمک کرده و اطلاعات مفیدی درباره گرایش‌های اجتماعی نویسنده و افکار و اندیشه‌های او و نیز موضع او در برابر تجدد و مظاهر کاپیتالیسم ارائه می‌دهد. نگارنده برآن بوده است تا میزان تأثیرپذیری کوپرین از اتفاقات و حوادث زندگی و جامعه‌اش را که در این داستان بازتاب یافته، بررسی نماید.

**۲. بحث اصلی****۱-۲. نگاهی گذرا به زندگی و آثار آلکساندر کوپرین**

آلکساندر ایوانوویچ کوپرین که در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۳۸ زیسته است، از نویسندگان مطرح روسی است که بیشتر آثارش در سال‌های گذر از قرن نوزدهم به قرن بیستم پدید آمده‌اند. او در سال ۱۸۷۰ در شهر کوچکی از استان پنزا در روسیه متولد شد. در دوسالگی پدرش را که یک کارمند دون پایه بود، از دست داد و هیچ خاطره‌ای از نوازش و حمایت‌های پدرا نه در ذهن نداشت. دو سال بعد همراه مادرش، لوف آلکسییونا که شاهدختی تاتاری بود، برای زندگی در مکانی موسوم به خانه بیوه‌زنان به مسکو می‌آید. خاطرات مربوط به این دوران بعدها در داستان *دروغ مقدس* (۱۹۱۴) انعکاس یافت. مادرش زنی بسیار مستقل و باراده بود که این خصوصیات بعدها در شخصیت فردی آلکساندر هم بروز یافت. آلکساندر در هفت‌سالگی به‌خاطر تنگدستی وارد مدرسه نظامی سربازخانه‌ای در مسکو می‌شود، اما نمی‌تواند شرایط سخت و بیرحمانه آنجا را تحمل کند و از مدرسه می‌گریزد. اما این تازه آغاز تجربه‌های سخت در زندگی کوپرین است. چند سال بعد وارد دبیرستان نظامی مسکو شده و سرانجام، در هجده‌سالگی به کالج افسری آلکساندروفسکی مسکو می‌رود. سال‌های تحصیل و زندگی در این مکان‌ها در آثار او مانند *فراریان شجاع* (۱۹۱۷)، *در دوران شکست* (۱۹۰۰) و *رمان* -

بیوگرافی دانش‌آموختگان مدرسه نظام (۱۹۳۲-۱۹۲۸) بازتاب یافته است. علاقه به ادبیات از دوران مدرسه در کوپرین ایجاد شد و در سال ۱۸۸۹ و پسین اجرای نخست را به چاپ رساند. این داستان اولین فعالیت رسمی و جدی کوپرین در حوزه ادبیات بود.

در سال ۱۸۹۰ پس از پایان تحصیلات نظامی به‌عنوان افسر برای خدمت به هنگی در منطقه پادولسکی (واقع در اوکراین کنونی) اعزام شد. بدین ترتیب، تا حد زیادی از فعالیت ادبی فاصله گرفت. مشاهدات و خاطرات مربوط به این دوران در برخی داستان‌های او از جمله داستان بلند *دوئل* (۱۹۰۵) به‌تصویر درآمده‌اند. زندگی سخت نظامی و بی‌اخلاقی‌های این قشر عرصه را بر آلکساندر ایوانوویچ تنگ کرد و در سال ۱۸۹۴ داوطلبانه از خدمت نظام خارج شد. سپس به کیف رفت و یادداشت‌ها و داستان‌های زیادی را در روزنامه‌ها و مجلات محلی منتشر کرد. از آثار ارزشمند این دوران *تیپ‌های کیفی* (۱۸۹۶) و *مینیا‌تورها* (۱۸۹۷) بودند. کوپرین مدتی هم به‌عنوان خبرنگار کار می‌کند و مشاهدات خود را از نقاط مختلف کشور در یادداشت‌هایش و بعدها در آثارش انعکاس می‌دهد. داستان بلند *مالوخ* (۱۸۹۶) نگاه نقادانه او به زندگی کارگران و صنعت‌گران در دهه نود قرن نوزدهم است. از این زمان است که استعداد کوپرین به‌عنوان یک نویسنده توانمند بر همگان آشکار شده و نویسندگانی چون تالستوی و بونین نثر او را می‌ستایند. آثار بی‌ظنیر او یکی پس از دیگری انتشار می‌یابند که از این بین *آلیسیا* (۱۸۹۸) و *دوئل* (۱۹۰۵) توجه خوانندگان و منتقدان زیادی را به خود جلب می‌کنند. کوپرین با ایوان بونین، آنتون چخوف و ماکسیم گورکی هم‌عصر و آشنا بود و آن‌ها، آثار او را با وسواس زیادی دنبال می‌کردند.

آلکساندر کوپرین در سال ۱۹۰۱ به پتربورگ، پایتخت امپراتوری روسیه می‌رود و با مجلات وزین ادبی همکاری می‌کند. یک سال بعد با دختر یکی از ناشران ادبی ازدواج کرده و با جدیت بیشتری داستان‌نویسی را ادامه می‌دهد. سال‌های دهه ۱۹۰۰ را سال‌های اوج و درخشش ادبی کوپرین می‌دانند. در ۱۹۰۹ به‌خاطر انتشار مجموعه سه‌جلدی داستان‌هایش، جایزه ادبی پوشکین به او تعلق می‌گیرد. از جمله آثار مهم دیگر وی *گامبرینوس* (۱۹۰۶) و *النگوی یاقوت* (۱۹۱۱) هستند که به زبان فارسی هم ترجمه شده‌اند. در سال‌های جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و لشکرکشی آلمان به روسیه کوپرین به‌شدت تحت‌تأثیر شرایط اجتماعی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند نسبت به سرنوشت کشورش و امپراتوری در حال سقوط روسیه بی‌تفاوت باشد. وقوع انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷، سقوط تزارها و ظهور بلشویک‌ها کوپرین را بیش‌ازپیش آشفته می‌سازد. او ابتدا بنای ناسازگاری را با دولت جدید روی کارآمده می‌گذارد و به‌خاطر برخی یادداشت‌های تند و افراطی‌اش دستگیر می‌شود. پس از آزادی سعی می‌کند در دیدار با لنین نظر او را برای انتشار روزنامه‌ای غیرحزبی با نام «زیملیا» جلب کند، اما موفق نشده و به ارتش سفید می‌پیوندد. کوپرین سرخورده و مغموم و ناامید به فنلاند رفته و از آنجا به دعوت بونین به پاریس می‌رود، اما فعالیت‌های ادبی‌اش را همچنان ادامه می‌دهد. آثاری چون *چرخ زمان* (۱۹۳۰) و *ژانتا* (۱۹۳۳) را می‌نویسد. مانند هر نویسنده دیگر دور از وطن، به خودزندگینامه‌نویسی روی آورده و رمان *دانش‌آموختگان مدرسه نظام* را منتشر می‌کند که به قول خودش «وصیت‌نامه‌ای خطاب به جوانان» (Куприн, 1973: 69) است.

کوپرین همچنین برای کودکان هم داستان‌هایی را نوشته است که پزشک *شگفت‌انگیز*، *فیل* و *پودل* سپید از مشهورترین آن‌هاست. سرانجام در سال ۱۹۳۷، دو دهه پس از استقرار دولت شوروی، درحالی‌که به‌شدت بیمار است و توان کارکردن ندارد به وطن خود بازمی‌گردد. بیماری سرطان او را از پا درآورده و یک سال بعد در لنینگراد از دنیا می‌رود. همسرش هم در دوران جنگ جهانی دوم و محاصره لنینگراد خودکشی می‌کند. موضوع محوری آثار آلکساندر کوپرین رابطه انسان با محیط اطراف و جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. او با پرداختن به موضوعات متنوع و خلق شخصیت‌های فراوان و گوناگون از میان اقشار مختلف جامعه سعی کرده است تا واقعیت‌های زندگی روسی را در عصر خود نمایش دهد. مضامین انسانی و اخلاقی و مسائل اجتماعی از دغدغه‌های اصلی اوست که در همه آثارش نمود یافته است. درونمایه‌های انسانی و اخلاقی داستان‌هایش، قرابت فراوانی با آثار داستانی نویسندگان بزرگی چون آنتون چخوف و لف تالستوی دارد، گرچه در هنر نویسندگی به پای آن‌ها نمی‌رسد.

## ۲-۲. پووست مالوخ

### ۲-۱. نگارش داستان

آلکساندر کوپرین در بهار سال ۱۸۹۶ به‌عنوان خبرنگار روزنامه‌ای در کیف و برای نوشتن یادداشتی درباره زندگی کارگران به منطقه صنعتی جنوب روسیه (دانتسک) می‌رود. کوپرین برای اینکه با زندگی و شرایط کاری کارگران بیشتر آشنا شود، مدتی در یکی از کارخانه‌های آن منطقه کار کرد. سپس تمام مشاهدات خود را در یادداشت‌هایی مستند درباره زندگی کارگران و تأثیر صنعت بر زندگی مردم انتشار داد که بعدها همین یادداشت‌ها بخش‌هایی از داستان *مالوخ* را تشکیل دادند. پس از انتشار این داستان آراء و نظرات مخالف و موافق زیادی مطرح شد و نام کوپرین بر سر زبان‌ها افتاد. واتسلاف واروفسکی، از منتقدان مارکسیست می‌نویسد که کوپرین در پووست مالوخ «جامعه بورژوازی را در تعامل با طبقات کارگر به تصویر کشیده است» (Воровский, 1956: 280). بدین ترتیب، کوپرین با نگرشی عمیق و انسانی دنیای کارگران را در تقابل با دنیای کارخانه و کارخانه‌داران ترسیم کرده است.

پووست مالوخ اولین بار در سال ۱۸۹۶ در شماره ۱۲ مجله «روسکایه باگاتسوا» در سال ۱۸۹۶ به‌عنوان یک داستان بلند (یا رمان کوتاه) چاپ شد. آن‌طور که از نامه‌های کوپرین به آقای نیکلای میخائیلوفسکی، مدیرمسئول مجله برمی‌آید به‌خاطر اعمال برخی سانسورها نویسنده مجبور می‌شود

تغییری در انتهای داستان بدهد و صحنه‌ای را که مهندس بابر و دیگ‌های بخار کارخانه را منفجر می‌کند از داستان حذف کند. چندین سال بعد در سال ۱۹۰۳ هم برای چاپ مجدد اثر در انجمن ادبی «زنانه» که متعلق به گورکی بوده است، کوپرین برخی تغییرات اساسی را در داستان اعمال می‌کند. برای مثال، بر شدت اعتراضات کارگران افزوده و با توصیف صحنه‌های آتش و دود به خواننده می‌فهماند که کارگران کارخانه را به آتش کشیده‌اند. همچنین برای نشان دادن وقاحت بیشتر در سیمای کواشینین به عنوان یک سهام‌دار و سرمایه‌دار و نماینده کاپیتالیسم، خصلت‌هایی را به شخصیت او می‌افزاید. مهندس بابر و شخصیت اصلی داستان به‌طور ارثی دچار بیماری ضعف اعصاب است و نمی‌تواند سختی‌ها و ظلمی که در حق کارگران روا داشته می‌شود، تحمل کند. در تغییرات آتی داستان، نویسنده از شدت این ضعف اعصاب و بار منفی آن در داستان می‌کاهد تا بدین طریق، بر جنبه اجتماعی رنج و عذاب این شخصیت تاکید ورزد.

### ۲-۲-۲. نام‌گزینی داستان

عنوان داستان می‌تواند بیانگر اندیشه و دیدگاه نویسنده باشد. بر کسی پوشیده نیست که «نویسندگان در گزینش نام اثر خود، به‌صورت خودآگاه و براساس عوامل گوناگون عمل می‌کنند و آن را به‌عنوان کلیدی در اختیار مخاطب قرار می‌دهند تا مخاطب بتواند به محتوای داستان و دیدگاه نویسنده پی ببرد. همان‌گونه که هویت اشخاص با نامشان مشخص می‌شود، با بررسی نام داستان نیز می‌توان به محتوای اثر، علاقه، آرزوها، اعتقادات و اندیشه صاحب اثر، شرایط سیاسی، اجتماعی و ... پی برد» (محمدی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۴۶).

کوپرین در پووست مالوخ از نمادسازی در گزینش عنوان یک‌کلمه‌ای داستان خود استفاده کرده است. مالوخ عنوانی نمادین و استعاری برای بازنمایاندن شرایط اجتماعی و سیاسی دوره هم‌عصر نویسنده است. دوره هجوم مظاهر مدرنیته که به‌شدت زندگی و روابط انسانی را تحت‌تأثیر نامطلوب خویش قرار داده است. مالوخ «خدای خورشید، آتش و جنگ در نزد فنیقی‌ها بوده که انسان‌ها را برای قربانی به پیشگاه او می‌بردند» (Куприн, 1973: 416). در بیشتر موارد «میان جریان حاکم بر متن و عنوان رمان ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. براین‌اساس، عنوان اثر از آنجائی که صورت اجمالی و فشرده آن چیزی است که جهان ذهنی نویسنده بر آن حاکم است، می‌تواند به کشف لایه‌های گفتمان پنهان حاکم بر یک دوره ادبی منجر شود» (گرچی، ۱۳۹۰: ۱۸۵). طبق این دیدگاه، کوپرین هم با انتخاب این عنوان تمایل خود را برای اعلام صریح پیام داستان و دیدگاه خود نشان داده است. البته باید توجه داشت که نام داستان برای خواننده‌ای که مالوخ را نمی‌شناسد نامفهوم است و در خوانش عنوان چیزی برای او متصور نمی‌شود. علاوه بر عنوان، نام مالوخ در سه جمله از متن داستان هم آمده است. در صفحه ۲۹ داستان از خدایان مالوخ و داگون صحبت می‌کند که انسان‌ها را برای ایشان قربانی می‌کردند. کارخانه و در معنای وسیع‌تر، صنعت و تکنولوژی مانند این خدایان انسان‌ها را قربانی خود می‌کنند. در صفحه ۳۲ هم باز از کارخانه به‌عنوان خدای مالوخ یاد می‌شود که خون گرم انسان‌ها را طلب می‌کند. در صفحه ۴۸ دوباره نام مالوخ آمده است. بابر و غرق در افکارش درباره کارگران و کارخانه است که دکتر گلدبرگ ناگهان روی شانه او زده و می‌گوید: «چیه همکار، چاق و فربه کردن این مالوخ را داری تماشا می‌کنی؟». مالوخ، نماد کارخانه است و کارخانه نماد مدرنیته و ظلم و فساد حاکم بر جامعه بورژوازی، و کارگران مظلوم و زحمتکش هم در نقش بردگان این خدای ظالم در رنج و عذاب‌اند.

### ۲-۲-۳. طرح داستان

داستان با صدای بوق کارخانه در یک روز بارانی از ماه آگوست آغاز می‌شود. آندری ایلیچ بابر و شخصیت اصلی داستان و مهندس کارخانه فولادریزی است. او به‌شدت از وضعیت زندگی کارگران در رنج است و با آن‌ها همدردی می‌کند. مخالف نظام سلطه‌گر کاپیتالیستی حاکم بر محیط اطراف خود است ولی توان مقابله با آن را ندارد. کارخانه فضایی پر از دود و آشفستگی است و کارگران زیادی در آن مشغول کارند. روزی خبر می‌رسد که یکی از سهام‌داران بزرگ منطقه که صاحب کارخانه هم هست قرار است به آنجا بیاید. او که واسیلی ترینتیویچ کواشینین (Василий Терентьевич Квашнин) نام دارد، فردی فریبکار و دروغ‌گو و پول‌پرست است. همه در کارخانه سعی می‌کنند همه‌چیز مطابق میل او باشد، مبدا عصبانی شود و بر کسی سخت گیرد. خانواده زینکا در داستان پنج دختر دارند و پدر خانواده مسئول انبار است. نینا دختر چهارم این خانواده برخلاف خواهرانش دختری مقبول و درستکار است. بین نینا و بابر و علاقه‌ای ایجاد می‌شود، اما کواشینین مانع از ازدواج آن دو می‌شود. کواشینین ظالم با ثروت‌اش همه‌چیز، حتی روابط انسانی را تحت تسلط خودش درآورده است. نینا برخلاف میل‌اش با فرد دیگری به‌صورت نمادین ازدواج کرده و درواقع، زن کواشینین پیر و مستبد شده است. این از عادات پلید کواشینین است. در اواخر داستان کواشینین مهمانی بزرگی ترتیب می‌دهد تا نامزدی نینا را با یکی از زیردستان‌اش اعلام کند. در میان مهمانی به او خبر می‌دهند که کارگران شورش کرده و کارخانه را آتش زده‌اند. بابر و سرخورده و مغموم خود را به کارخانه می‌رساند و قصد منفجر کردن دیگ‌های بخار را دارد، ولی از عهده این کار بر نمی‌آید. او که در آغاز داستان مدتی است اعتیاد به مرفین را کنار گذاشته، دوباره از دکتر درمانگاه کارخانه درخواست تزریق مرفین می‌کند. سپس در خواب عمیقی فرو رفته و لبخندی بر لبش می‌نشیند. داستان در اینجا به پایان می‌رسد.

\*\*\*

گفتنی است که داستان به شیوه روایت دانای کل و با زاویه دید سوم شخص نوشته شده است. نویسنده با استفاده از توصیف مستقیم خود به دنیای درون و بیرون شخصیت‌ها رفته و عقاید و دیدگاه‌های خود را در خلال داستان به روشنی بیان می‌دارد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، کوپرین تغییراتی را در نسخه اصلی اعمال کرده بود. در آنجا، آندری بابروف که نماد جامعه روشنفکران و مبارزان راه عدالت است، دیگ‌های بخار را آتش می‌زند. اما سانسور اجازه چاپ اثر را نداده و از کوپرین می‌خواهند که این صحنه را از داستان حذف کند. بنابراین، تاحد زیادی از دیدگاه مثبت نویسنده نسبت به نقش روشنفکران در مقابله با مظاهر کاپیتالیسم و مبارزه برای بهتر شدن وضعیت زندگی و معیشت مردم کاسته شده و درونمایه اصلی داستان رنگ باخته است. در انتهای داستان، بابروف قدرت رویارویی و مقابله با صنعت و پیامدهای آن را ندارد، اما لبخند او درحالی‌که در خواب عمیقی فرو رفته است، نشان‌دهنده رضایت او از آسویی است که کارگران در کارخانه به راه انداخته‌اند.

### ۲-۳. مضامین اجتماعی پووست مالوخ

#### ۲-۳-۱. آزادی

در پووست مالوخ نویسنده نبود آزادی اجتماعی را به تصویر می‌کشد. آزادی در مفهوم اجتماعی آن، رهایی انسان در معنی عام و مطلق است. چیزی که در داستان دیده نمی‌شود. کارگران ساعت‌های طولانی در بدترین شرایط کار می‌کنند و هر روز صبح وقتی به سر کار می‌روند، نمی‌دانند که بازگشتی در کار خواهد بود یا خیر. مرگ بر لحظه‌لحظه زندگی آن‌ها سایه افکنده است. کوپرین به‌زیبائی از فضای جامعه‌ای بورژوازی سخن می‌گوید که انسان‌ها را به بردگی و اسارت گرفته و جو خفقان‌آور آن مانع از آزادی بیان شده است. کارگران جرأت بیان خواسته‌های خود را ندارند و اگر هم اعتراضی کنند کواشینین، صاحب کارخانه با الفاظ توخالی و پرطمطراق و وعده‌های پوچ درباره آینده‌ای بهتر آن‌ها را ساکت می‌کند. کواشینین در روز ورودش، بعد از پیاده‌شدن از قطار رو به همه کسانی که جمع شده بودند، می‌گوید: «آقایان، همگی تا فردا آزاد هستید.» (Куприн, 1973: 41). بابروف کارگران را کودکانه با هیبت مردانه می‌داند که وقتی کشیش می‌گوید «خدا یا بردگان کواشینین را از بلا و مصیبت حفظ کن!» با همه وجود بر خود صلیب کشیده و آمین می‌گویند.

نویسنده در پایان داستان، در صحنه خواب بابروف پس از تزریق مرفین و لبخندی که بر لبانش نقش می‌بندد، امید به فردایی بهتر و روشن را نوید می‌دهد. حس رضایت بابروف و درواقع، نویسنده از شورش کارگران کارخانه بیانگر این مطلب است که کارگران نیرو و اراده به‌دست‌آوردن آزادی خویش را دارند. آن‌ها تسلیم مالوخ، این خدای ظالم و خونخوار نمی‌شوند.

#### ۲-۳-۲. درد و رنج

درد و رنجی که در تمام طول داستان در آندری بابروف، شخصیت اصلی نمود دارد، درد و رنجی فردی و شخصی نیست و با اندیشه‌های رفیع اجتماعی نویسنده همسو شده و بیانگر درد و رنج کارگران زحمتکش و مظلوم کارخانه فولادریزی است. نویسنده در جهان داستانی خویش بابروف را با دنیایی بدون عاطفه و احساس، بی تفاوت و سرشار از خشونت روبه‌رو می‌کند. بابروف از وضعیت بد کارگران و خانواده آن‌ها در رنج است. از اینکه هر روز چند نفر جان خود را به‌راحتی از دست می‌دهند تا جیب امثال کواشینین پر شود، در عذاب است. از روابط غیرانسانی و چاپلوسی‌ها و دورویی‌های سرکارگران و مسئولان قسمت‌های مختلف کارخانه بیزار است. از رفت‌وآمد مهندسان و دانشجویان جوان به منزل خانواده زینکا برای تفریح و سرگرمی و روابط و رفتارهای ناپسند آن‌ها با دختران زینکا آشفته‌حال و ناراحت است. در بخشی از داستان بابروف که از قربانی شدن انسان‌ها برای دستیابی به پیشرفت و اختراعات بشری در عذاب است، خطاب به دکتر گلدبرگ (Гольдберг)، از شخصیت‌های فرعی و تنها دوست بابروف، می‌گوید: «تمدن شما خوب است، حرفی نیست، ولی اگر محصولات آن را با عدد رسم کنیم، به‌جای عدد یک، ماشین آهنی قرار دارد و به‌جای صفرها ردیف کاملی از موجودات بشری!» (Там же, 30).

دکتر گلدبرگ تنها شنونده افکار و سخنان بابروف است و در ذهن خود او را دیوانه خطاب می‌کند. دیوانه‌ای که به‌جای چسبیدن به زندگی و عشق خود، نگران احوال کارگرانی است که خود اعتراضی به وضع موجود ندارند. بابروف به دکتر می‌گوید که در مجموع در هر شبانه‌روز بیست سال از عمر سی‌هزار کارگر در کارخانه می‌سوزد و تباه می‌شود و «درحالی‌که دست لاغرش را به‌سوی پنجره دراز کرده بود، فریاد زد: ایناهاش، مالوخ که خون گرم انسان‌ها را می‌طلبند. اوه، بله، اینجا پیشرفت است، کار ماشینی، کامیابی‌های فرهنگی... اما محض رضای خدا کمی فکر کنید، بیست سال! بیست سال زندگی در یک شبانه‌روز!.. قسم می‌خورم که گاهی خود را یک قاتل حس می‌کنم...» (Там же, 32). بابروف وقتی به صورت‌های سرخ‌شده از حرارت و بدن‌های نحیف و خردشده در زیر بار کار طاقت‌فرسای کارگران نگاه می‌کند، به صورت‌های سیاه از دود و لباس‌های سیاه‌تر، از لباس سفید خود و صورت تمیزش و سه‌هزار روبل درآمد سالانه‌اش، احساس شرم می‌کند و حال‌اش بدتر می‌شود.

## ۳-۳-۲. انتقاد از زندگی ماشینی و ظهور مدرنیته

زندگی ماشینی و ظهور تکنولوژی و پیامدهای بی‌شمار آن، آثار ناگوار و نازیبانی در بستر جامعه ایجاد کرده است. آثاری که در دنیای معاصر کنونی یکی از دغدغه‌های مهم بشر است. ظهور مدرنیته و مظاهر آن و تأثیر ناخوشایند آن بر روابط انسانی و اجتماعی در آثار ادبی آکساندر کوپرین به‌طور مستقیم ترسیم شده‌اند. کارخانه در پووست نماد مالوخ، خدای خورشید، آتش و جنگ است. هیولایی بی‌رحم که خون گرم انسان‌ها برای رونق آن بی‌هیچ افسوسی ریخته می‌شود. او روزانه قربانیان خود را از میان انسان‌های مظلوم برگزیده و می‌بلعد. نویسنده با هنرمندی زندگی ساده کارگران و حتی بابروف را که یکی از مهندسان برجسته کارخانه است در تقابل با زندگی متجددانه و مرفه کواشینین، نماد ظلم و بورژوازی به‌تصویر می‌کشد. مراسم افتتاحیه قسمت‌های جدید کارخانه با ریخت‌وپاش‌های اعیانی و مهمانان آنچنانی و نهار مفصلی که کواشینین ترتیب داده است، با تصویری که طی بازدید مهمانان از کارخانه نشان داده می‌شود، تضادی آشکار دارد که ریشه در آرمان‌های نویسنده دارد. تصویر مربوط به کارگرانی است که بی‌توجه به مهمانان و بازدیدکنندگان در شرایط بسیار بد، در دمای زیاد و حرارت زیادتر، با بدن‌های لخت مشغول کار هستند و زغال‌ها را مرتب درون کوره دیگ‌های بخار می‌ریزند. دیگ بخار طبق گفته بابروف از خطرناک‌ترین قسمت‌های کارخانه است و اگر لحظه‌ای غفلت کنند منفجر می‌شود. بدن‌های سیاه و صورت‌های سوخته کارگران دل بابروف را به درد آورده و او از شرکت در ضیافت نهار امتناع می‌ورزد. در بخشی داستان، بابروف از کارگران کارخانه به‌عنوان اجزای یک مکانیزم بزرگ یاد می‌کند. به‌عقیده او «هزاران نفر مهندس، بتا، مکانیک، نجار، لوله‌کش، حفار، فرنگی‌ساز و آهنگر از گوشه‌گوشه دنیا دور هم جمع شده‌اند تا با اطاعت از قانون آهنین مبارزه برای بقاء، نیرو و سلامتی و عقل و توان خود را فقط و فقط برای آنکه صنعت یک گام به جلو پیشرفت کند، دودستی تقدیم کنند». (10 Там же).

## ۴-۳-۲. نفوذ فرهنگ اروپائی

نفوذ فرهنگ اروپائی را در گفت‌وگوهایی که میان اعضای خانواده زینکا با مهمانان ردوبدل می‌شود می‌توان دید. آن‌ها همیشه از الفاظ فرانسوی در سخنان خود استفاده می‌کنند و این امر در خانواده ایشان کاملاً عادی شده است. بانوان خانواده زینکا در مجالس و جشن‌ها لباس‌های چشم‌نواز می‌پوشند و با مردان می‌رقصند. با آنکه خانواده اشرافی نیستند، ولی سعی دارند خود را به مرتبه ایشان برسانند و همین امر موجب می‌شود تا نینا برخلاف میل باطنی‌اش و به خواست مادرش تن به ازدواج با مردی دهد که هیچ حس عاشقانه‌ای نسبت به او ندارد. دختران زینکا روابط آشکار و زنده‌ای با مهندسان و دانشجویان جوان داشته و با آن‌ها به قمار و بازی ورق می‌پردازند و ادای دختران پارسی را درمی‌آورند. کارگران کارخانه، بابروف، نینا و بسیاری افراد دیگر در داستان گرفتار پلیدی‌های مظاهر مدرنیته و زندگی غربی و قدرت پول شده و یا قادر به تغییر وضعیت نیستند یا تلاشی برای بهبودی اوضاع نمی‌کنند. در جامعه رخت‌زده و غرب‌زده داستان، هیچ کوششی برای بهبود عملکرد روابط اجتماعی و تقویت پیوندهای انسانی نمی‌شود.

## ۵-۳-۲. نفاق و دورویی

نفاق و دورویی یکی از نکوهیده‌ترین ویژگی‌های اخلاقی و انسانی است که تأثیر عمده‌ای بر روابط اجتماعی می‌گذارد. کوپرین نمایندگان برجسته جامعه بورژوازی داستان خویش را انسان‌هایی منافق و دورو، نیرنگ‌باز و بی‌صداقت ترسیم می‌کند. در رأس آن‌ها واسیلی کواشینین، صاحب کارخانه، با درآمد سالیانه سیصد هزار روبل قرار دارد. در مقام پایین‌تر از او استانیسلاف سوژفسکی (Станислав Ксаверьевич Свежевский) از همکاران بابروف و کاشلنیکف، کارچاق‌کن کواشینین و در رده‌های پایین‌تر پدر خانواده زینکا، مسئول انبار و سرکارگران بودند. بابروف معتقد است که تشکیل این کارخانه و بیگاری کشیدن از کارگران با حداقل دستمزد، نیرنگ و حقه‌ای از سوی سرمایه‌داران پست و زالوصفت است که فقط به فکر افزایش سرمایه خود هستند. این سرمایه‌داران فقط با دروغ و فریب و رشوه کار خود را پیش می‌برند و گاهی ماه‌ها از دادن دستمزد کارگران امتناع می‌ورزند. صحنه ورود کواشینین در ایستگاه راه‌آهن و بعد از آن، مراسم افتتاحیه و سپس مجلس مهمانی بزرگ کواشینین، همه و همه مملو از صحنه‌ها و گفت‌وگوهای هستند که تزویر و نیرنگ و چاپلوسی بردگان واقعی نظام سرمایه‌داری را به‌خوبی نشان می‌دهند. حتی دکتر گلدبرگ که بابروف او را دوست خود می‌داند، در دل بابروف را مسخره کرده و او را دیوانه می‌خواند و حتی در سخنان او با بابروف می‌بینیم که نسبت به بیماران هم صداقت ندارد.

در صحنه‌ای زنان بی‌پناه کارگران از کواشینین درخواست خانه و اجاقی برای پخت غذا دارند. کواشینین به‌گونه‌ای رفتار می‌کند و سخنانی می‌گوید که زنان هوراکشان و خوشحال از آنجا می‌روند و حتی او را مردی خوش‌تیپ می‌خوانند. کواشینین به آن‌ها قول می‌دهد تا از فردا کار تعمیر خانه‌هایشان آغاز شود. اما درواقع فقط برای متفرق شدن آن‌ها و ساکت شدنشان قول‌های واهی به آن‌ها می‌دهد. بعد خطاب به دستیارش می‌گوید که باید بلد باشی این‌گونه شاکیان را آرام کنی و از این فریبکاری به خود می‌بالد.

## ۲-۳-۶. خوداتهامی

مسئله انتقاد از خود یا خوداتهامی یکی از شیوه‌های رایج نقد مسائل اخلاقی در میان اندیشمندان و متفکران است. معمولاً در بحران‌های اجتماعی و سیاسی، نویسندگان احساس تعهد و مسئولیت کرده و به هر طریقی می‌کوشند تا مردم جامعه را آگاه سازند. کوپرین که خود از نزدیک با ظلم‌و ستم نظام سرمایه‌داری و زندگی افسار مختلف از جمله نظامیان و کارگران آشنا بود، از اینکه کاری از دست‌اش برنمی‌آید، شرمسار بود. بابرورف در شرایط بحرانی و هنگامی که از درد و رنج کارگران به شدت در عذاب است، دچار حملات هیستریک شده و گریه می‌کند. آشفته می‌شود و دست به اعمال غیرطبیعی و نامتناسب با روحیات خود مانند نوشیدن شراب، تزریق مرفین، گریه و سکوت می‌زند. کوپرین با ترسیم شخصیت بابرورف، به‌عنوان نماد روشنفکران، درواقع به احساس مسئولیت و شرمساری این قشر از ناتوانی در برابر هیولای کاپیتالیسم و مالوخ سخن می‌گوید.

بابرورف خود را انسانی شریف، اما ضعیف و بی‌اراده می‌داند. وقتی از ماجرای نامزدی نینا با سوژفسکی مطلع می‌شود، به‌هم ریخته و شروع به نوشیدن مقدار زیادی شراب می‌کند. به‌هنگام وقوع شورش کارگران تصمیم به خودکشی و حتی کشتن کواشینین می‌گیرد، اما باز هم نمی‌تواند این کارها را انجام دهد. در زمان شورش «بابرورف با میترا فان و اسبش راهی کارخانه می‌شود. افکار مختلفی از ذهن‌اش می‌گذرد. دوست دارد با کواشینین رودررو شود تا حق‌اش را کف دستش بگذارد. نوشیدن آن همه شراب او را مست نکرده ولی انرژی زیادی به او داده است. او به میان کارگران معترض رفته و برای مدتی نمی‌تواند تشخیص دهد کجا قرار دارد. او که در راه کارخانه با اصابت سنگی به سرش زخمی شده در همه‌هم جمعیت و آتش و دود بیهوش می‌شود. بعد نیم ساعت به هوش می‌آید. گرگ‌ومیش صبح است. او بی‌هدف به راه می‌افتد و انگار با خودش حرف می‌زند. از اینکه نینا در حال فروختن جوانی و زیبایی و دوشیزگی‌اش است، به‌شدت سرخورده شده و عذاب می‌کشد» (78, Там же).

## ۲-۳-۷. مبارزه و شورش

مبارزه و شورش به‌عنوان یکی از مضامین اجتماعی همواره با رویکرد بهبود وضعیت و شرایط موجود رخ می‌دهد. در پووست مالوخ اشاره‌ای به تشویق کارگران برای مبارزه و شورش نشده است. خواننده به همان اندازه که کواشینین از شورش کارگران یکه می‌خورد، یکه خورده و این اتفاق برای او کاملاً غیرمنتظره است. چرا که فریاد اعتراض بابرورف کاملاً درونی و شخصی است و فقط دکتر سخنان او را می‌شنود که او هم بابرورف را دیوانه می‌خواند و توجهی به حرف‌های او نمی‌کند. اولین نمود اعتراض و شورش در صحنه تجمع زنان کارگران کارخانه در مقابل کالسکه سه‌اسبه و گران‌قیمت کواشینین است که از او برای تعمیر خانه خود تقاضای کمک دارند. آن‌ها همه با هم فریاد می‌زنند و خواسته‌های خود را به کواشینین اعلام می‌کنند. در طول داستان، نویسنده کوچکترین اشاره‌ای به وقوع شورش و اعتراض پنهانی یا آشکار کارگران نمی‌کند. تنها مخالفت‌ها و اعتراض‌ها در سخنان بابرورف آورده شده است که او هم ناتوان و بی‌اراده است و حتی در انتهای داستان قدرت منفجر کردن دیگ‌های بخار را ندارد. (گرچه در نسخه اولیه اثر این اتفاق می‌افتد، اما آنچه ما در پووست مالوخ می‌خوانیم همان است که گفته شد). کارگران بیشتر قسمت‌های کارخانه، این هیولای خونخوار را به آتش می‌کشند. خدای آتش خود گرفتار آتش خشم کارگران مظلوم شده است. خدای ظالم خود اسیر ظلم خویش شده است. کارگران که نماینده ملت روس و مردم ستمدیده هستند، به‌پاخاسته و مبارزه را برمی‌گزینند. آن‌ها جانفشانی در راه آزادی اجتماعی را بر جان‌سپردن در پای مالوخ ترجیح می‌دهند.

## ۳. نتیجه پژوهش

آلکساندر کوپرین در پووست مالوخ فضای حاکم بر روسیه کاپیتالیستی را ترسیم می‌کند. بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی در این اثر نشان می‌دهد که کوپرین دید اجتماعی گسترده و دغدغه‌های جامعه‌شناسانه فراوانی دارد و صحنه‌های متعددی در داستان و سخنان شخصیت‌ها از جمله آندری بابرورف، شخصیت اصلی پووست، بازتاب اعتقادات اجتماعی و اندیشه‌های بشردوستانه نویسنده است. در این پووست، علاوه بر چشم‌اندازهای سیاسی و اجتماعی، مشکلات و مصائب کارگران با ورود مظاهر تمدن جدید، از دغدغه‌های اصلی نویسنده به‌شمار می‌رود. حساسیت زیباشناسانه نویسنده به پیوندهای انسانی را در رفتار و کلام و اندیشه‌های شخصیت اصلی داستان، یعنی آندری ایلچ بابرورف به‌روشنی می‌توان دید. مهم‌ترین مضامین اجتماعی این اثر عبارت‌اند از آزادی، درد و رنج، انتقاد از زندگی ماشینی و ظهور مدرنیته، نفوذ فرهنگ اروپائی، نفاق و دورویی، خوداتهامی و مبارزه و شورش که دراین‌بین، بیشترین بسامد به درد و رنج و نفاق و دورویی مربوط است. کوپرین به‌دور از هرگونه محافظه‌کاری و پنهان‌کاری، در قالب نمادهایی واضح و با اشارات مستقیم، مظاهر کاپیتالیسم و فساد موجود در لایه‌های مختلف نظام سرمایه‌داری آن دوران و تأثیر آن بر روابط اجتماعی و انسانی را شرح داده است. کارخانه فولادریزی نماد یک جامعه بورژوازی کوچک و در معنای وسیع‌تر، نماد جامعه آن دوران روسیه است.



## ۴. مراجع

۱. دیهیمی، خشایار، نویسندگان روس، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
۲. گرجی، مصطفی، تحلیل نشانه‌معناشناختی رمان‌های سیاسی فارسی از ۱۳۵۲-۱۳۸۰، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۰، صص ۱۸۳-۲۰۵، ۱۳۹۰.
۳. محمدی، ابراهیم؛ عباسی، حبیب‌الله و عفت غفوری حسن‌آباد، خوانش هرمنوتیکی «نام داستان» در سه قطره خون صادق هدایت و ربیع فی‌الرماد زکریا تامر، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی)، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۱۶۹-۲۴۵، ۱۳۹۳.
4. Воровский В., Литературно-критические статьи, М.: «Гослитиздат», 1956.
5. Журавлева В.П., Русская литература XX века, М.: «Просвещение», 2004.
6. Куприн А., Повести, М.: «Московский рабочий», 1973.

## Analysis of the Social Themes in the Short Novel *Moloch* by Alexander Kuprin

Mahnaz Nowrouzi, assistant professor of Allameh Tabataba'i University, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, mah.norouzi@atu.ac.ir

**Abstract.** Alexander Kuprin (1870-1938) is one of the writers and intellectuals of the late 19th and early 20th century. The epoch is embedded with many important events such as the gradual decadence and downfall of the Great Russian Empire, World War I, Russian Revolution and the foundation of the Soviet Union. These events play crucial a role in Russian History and the social issues rising from these events are greatly manifested in Russian Literature. Alexander Kuprin reflects social and human issues of his era with a critical look in his literary works. Based on the facts mentioned, this study intends to analyze the social themes in one of Kuprin's great short novels *Moloch*. In this short novel, social themes of freedom, human suffering, antagonism towards machinery and modernity, the influence of European Culture, discord and hypocrisy, self-guilt, riot and revulsion are presented. This study ends with the result that in this short novel, Kuprin attempts to demonstrate a corrupt bourgeoisie society by showing the living and working conditions of some factory workers. To do so, Kuprin criticizes the current problems of his society and presents the impact of social themes on people's life and work. Important among these social themes in this short novel are human pain and suffering, discord and hypocrisy.

**Key words:** Russian Literature, Alexander Kuprin, *Moloch*, Capitalism, social themes